

بهره‌گشی از نیروی کار



فریده ثابتی / دیماه ۱۴۰۰

منتقل می‌شود. اما جزء گردش به طور کامل وارد ترکیب کالاهای جدید می‌گردد. معمولاً عمر مفیدی را برای ماشین آلات در نظر می‌گیرند که طی آن ارزش مصرف شده باید برگردانده شود تا نسل جدیدی از ماشین که مدرن‌تر است جای آن را بگیرد تا بارآوری کار و شدت کار بالا برود و قیمت تولید کالا پایین بیاید. مواد اولیه هم مرتب باید با تجدید تولید دوباره خرید شود. بقیه موارد ذکر شده هم مورد محاسبه قرار می‌گیرد. کل آنچه به صورت استهلاک سرمایه استوار یا جزء گردش سرمایه ثابت وارد کالای جدید می‌شود هیچ ارزش تازه‌ای نمی‌آفریند فقط ارزش موجودشان را به کالا منتقل می‌کنند. حال می‌ماند ۱۰ میلیون پیش ریخته برای خرید نیروی کار که سرمایه متغیر نام دارد. پس باید این ۱۰ میلیون اضافی، از این سرمایه متغیر که صرف خرید نیروی کار شده، ناشی شده باشد. سرمایه متغیر اما در پروسه تولید، به صورت نیروی

سرمایه داری با ۱۰۰ میلیون دلار سرمایه وارد کار تولید می‌شود. با ۹۰ میلیون آن ابزار کار اعم از ماشین آلات، مواد اولیه، اجاره مکان و غیره را تهیه می‌کند. با ۱۰ میلیون دلار باقی مانده تعدادی کارگر را برای تولید به کار می‌گیرد یعنی صرف خرید نیروی کار می‌کند. در پایان پروسه تولید، مالک کالاهایی می‌شود که ارزش آن‌ها از مجموع سرمایه به کار گرفته شده یعنی ۱۰۰ میلیون مذکور بیش‌تر و مثلاً مساوی ۱۱۰ میلیون است.

$110 - 100 = 10$ ؛ این ۱۰ میلیون بیانگر اضافه ارزش است.

۹۰ میلیون سرمایه ثابت او را تشکیل می‌دهد. این سرمایه ثابت از دو جزء تشکیل می‌شود. یک جزء آن مانند ماشین آلات سرمایه استوار نام دارد. جزء دیگرش که مواد خام و کمکی است جزء گردش سرمایه ثابت نامیده می‌شود. جزء استوار تدریجاً در پروسه تولید کالاها به محصولات جدید

کار فعال وارد عمل می شود و برخلاف سرمایه ثابت، فقط ارزش پیش ریخته خود را جزء به جزء وارد کالای تولیدی نمی کند، بلکه چیزی فراتر از آن را ایجاد می کند، که اضافه ارزش نام می گیرد و در این مثال اضافه ارزش ایجاد شده ۱۰ میلیون دلار است. این ده میلیون دلار یا مقدار مطلق اضافه ارزش تولید شده را اگر به مزد کارگران یا همان سرمایه متغیر تقسیم کنیم نرخ اضافه ارزش نام دارد. در مثال بالا این نرخ برابر است با کسر $10/10$ در صد یا 100% است. یعنی نیروی کار اولاً ۱۰ میلیون دلار مزد خود را تولید کرده است و ثانياً ۱۰ میلیون دلار هم ارزش اضافه آفرید که سود سرمایه دار می شود.

کارگر طی قسمتی از پروسه تولید، فقط ارزش وسایل لازم زندگی خود را تولید می کند یعنی همان ۱۰ میلیون پیش ریخته را که برابر مقدار دست مزدی است که به عنوان قیمت نیروی کار به او داده می شود، تا بتواند وسایل مورد نیاز برای تجدید نیروی خود را تهیه کند - فرض می کنیم در شرایط امروزی، این زمان برابر با سه ساعت کار روزانه است. این قسمت از کار، کار لازم نامیده می

شود و به این سه ساعت زمان کار لازم می گویند. کارگر اما گذشته از این، ۵ ساعت دیگر هم کار می کند. در این قسمت کارگر برای خود ارزشی ایجاد نمی کند، بلکه ارزش ایجاد شده به سرمایه دار تعلق می گیرد. پس این زمان می شود زمان کار اضافی، و کار انجام یافته هم می شود کار اضافه. حاصل این قسمت؛ یعنی این زمان و این کار، تولید اضافه ارزش است؛ یعنی کار انجام یافته در آن یا کار تجسم یافته در آن، همان اضافه ارزش است. این اضافه ارزش، تبلور زمان کار اضافی یا تجسم کار اضافی است. نرخ اضافه ارزش بیان دقیقی برای تعیین درجه ی بهره کشی از نیروی کار توسط سرمایه؛ یعنی بهره کشی کارگر توسط سرمایه دار است.

در مثال بالا اگر روزانه کار طبق قانون ۸ ساعت باشد. $3 - 8 = 5$ ساعت، بیانگر زمان کار اضافی است. اگر کارگر مجبور باشد علاوه بر آن دو ساعت هم بیش تر کار کند؛ یعنی به جای هشت ساعت، ده ساعت کار کند، یا کار کند اما سرمایه دار مابه ازای ارزشی آن را نپردازد، مقدار آن می شود $2 + 5 = 7$ ساعت